

بے شمار

فہم انروای
بے قیچی

ہویا
Hoopa

نویسنده: فریبا کلهر
تصویرگر: مهید فلوتی

فردمانروای بچه‌های قبیله





سرشناسه: کلهر، فریبا، ۱۳۴۰ -
Kalhor, Fariba

عنوان و نام پدیدآور: فرمانروای لب‌قیچکی / نویسنده فریبا کلهر؛
تصویرگر حمید خلوتی؛ ویراستار سعیده کامرانی.
مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری: ۱۶۰ ص، مصور.
شابک: ۹-۴۸۷-۴-۲۰۴-۶۲۲-۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
موضوع: داستان‌های نوجوانان فارسی -- قرن ۱۴
موضوع: Young adult fiction, Persian -- 20th century
شناسه افزوده: خلوتی، حمید، ۱۳۶۰-، تصویرگر
رده‌بندی کنگره: PIRA۱۸۴
رده‌بندی دیویی: ۸۳/۶۲ [ج]
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۸۵۶۰۰۸۸

فرمانروای لب‌قیچکی

نویسنده: فریبا کلهر

تصویرگر: حمید خلوتی

ویراستار: سعیده کامرانی

مدیر هنری: فرشاد رستمی

طراح گرافیک: سحر احدی

ناظر چاپ: سینا برزاوان

نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۳

تیراژ: ۷۵۰ نسخه

قیمت: ۱۶۵۰۰۰ تومان

شابک: ۹-۴۸۷-۴-۲۰۴-۶۲۲-۹۷۸



آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی.

صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵

تلفن: ۸۸۹۹۸۶۳۰

www.hoopa.ir info@hoopa.ir

«همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.»

«استفاده از متن این کتاب، فقط برای نقد و معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن، مجاز است.»



لب‌هایی که آهنگ می‌زنند!

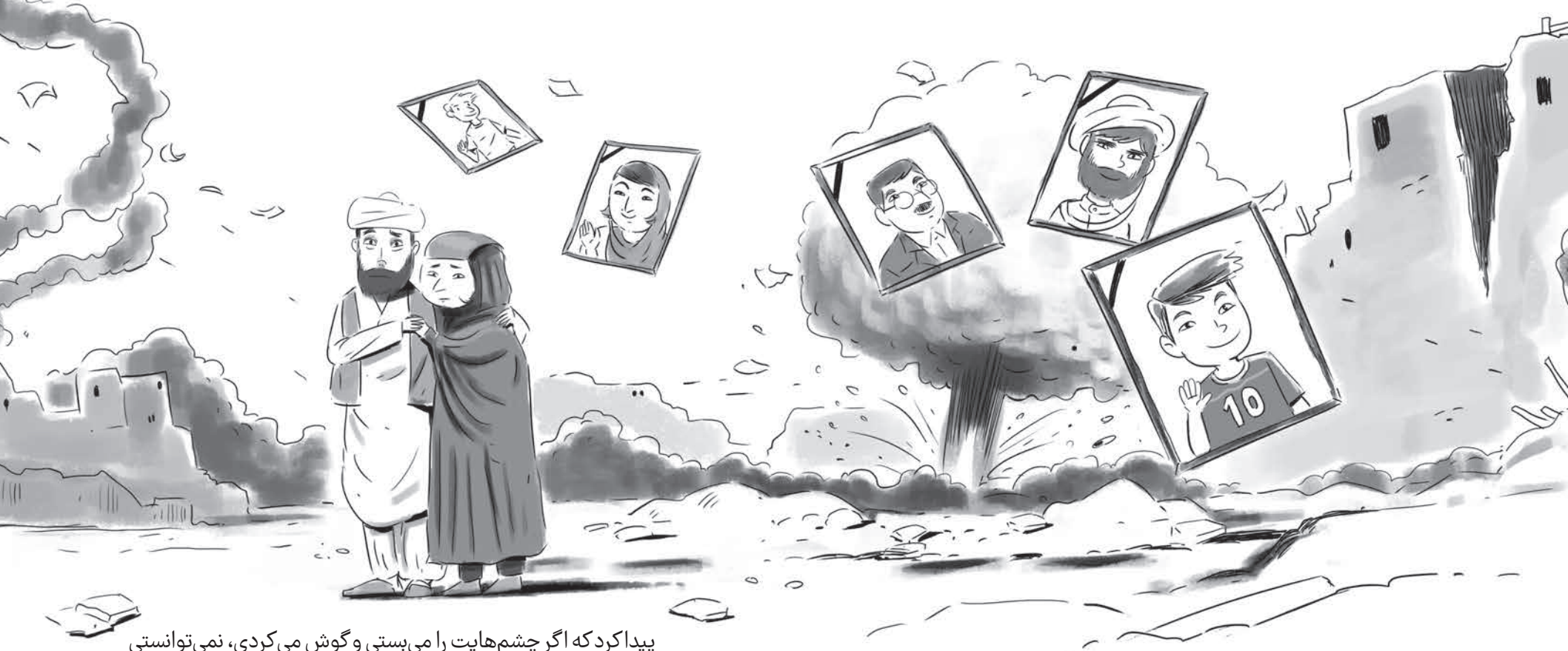
بیت باکسینگ یا حنجره‌نوازی در کجای زندگی‌اش قرار داشت؟

این قصه درباره‌ی دختری به اسم **بادام** است؛ دختری افغان که عاشق نواختن قیچک با لب‌هایش بود. قیچک یک ساز است؛ هم شبیه کمانچه است هم ویولن سل. یک‌جور ساز زهی است. یعنی برای این‌که بتوانی صدایی از آن در بیاوری، باید چیزی به اسم آرشه را روی سیم‌های قیچک بکشی. یادگیری‌اش زیاد سخت نیست. نوازنده‌های قدیمی قیچک در بعضی از شهرهای ایران و افغانستان زندگی می‌کردند.

نوازنده‌ی قیچک می‌انداختند. یکی از سرگرمی‌های **بادام**، ایستادن روبه‌روی نوازنده‌ی نابینا و گوش‌کردن به صدای قیچک بود. او خودش را با صدای قیچک سرگرم می‌کرد تا صدای تیراندازی‌ها را نشنود. در افغانستان جنگ داخلی بود و آدم‌ها همدیگر را با تیر می‌زدند یا با بمب و نارنجک منفجر می‌کردند. **بادام تنها** برادر و **تنها** عمو و **تنها** دایی و **تنها** خاله و **تنها** پسردایی و درکل **تنها** چیزهایی را که



سال‌ها پیش، در نزدیکی خانه‌ای که **بادام** با پدر و مادرش زندگی می‌کرد، نوازنده‌ی نابینایی می‌نشست و قیچک می‌زد. بیشتر مردم پولی برای زندگی نداشتند، با این حال، گاهی سکه‌ای در بساط



پیدا کرد که اگر چشم‌هایت را می‌بستی و گوش می‌کردی، نمی‌توانستی تشخیص بدهی که صدای قیچکِ نوازنده‌ی نابینا را می‌شنوی یا صدای لب‌های **بادام** را. نوازنده‌ی نابینا از شنیدن قیچک‌نوازی او تعجب می‌کرد و از **بادام** می‌خواست بگوید قیچکش از چه کدام درخت جادویی ساخته شده که صدایی به آن خوبی دارد!

داشت در تیراندازی‌ها و انفجارها از دست داده بود. اما هنوز یاس و یما را داشت؛ آن‌ها مادر و پدرش بودند.
بادام آن‌قدر به سازدن نوازنده‌ی قیچک نگاه کرد تا کم‌کم یاد گرفت بال‌هایش صدای قیچک دریاورد. او به‌قدری در این کار مهارت

استعدادیابی زیادی برگزار می‌شد. پای ثابت همه‌ی این مسابقه‌ها **بادام** و لب‌های قیچکی‌اش بود. داورهای **سلسا بقای** که معمولاً چهار نفر بودند او را تشویق و پشتکارش را تحسین می‌کردند، اما هیچ‌وقت نشده بود که هر چهار داور چهار چراغ سفید به او بدهند. دادن چهار چراغ سفید به شرکت‌کننده به این معنی بود که او می‌تواند به مرحله‌ی بعدی **سلسا بقای** برود. **بادام** هیچ‌وقت از مرحله‌ی اول



بادام به‌خاطر قیچک‌زدن با دهانش در افغانستان معروف شد. همه به او می‌گفتند اگر در **سلسا بقای** **استعدادیابی** شرکت کند، حتماً برنده می‌شود. اما افغانستان **سلسا بقای** **استعدادیابی**، به شکلی که در کشورهای دیگر اجرا می‌شد، نداشت.

بادام بزرگ و بزرگ‌تر، و **جنگ** داخلی افغانستان هم بیشتر شد. پدر و مادر **بادام** فهمیدند - و البته خیلی دیر فهمیدند - در کشورشان امنیت و آرامش ندارند. پس با هزار سختی خودشان را به کشور سوئد رساندند و پناهنده شدند. در کشور سوئد مسابقه‌های

سام‌سام همیشه یکی از چهار داور مسابقه‌های استعدادیابی سوئد بود و به کسانی که در رشته‌ی بیت‌باکسینگ در **ساستا** شرکت می‌کردند، سخت می‌گرفت.



بالتر نرفته بود و کم مانده بود از این شکست دق کند. داورها به او می‌گفتند: «تو فوق‌العاده‌ای **هانِدل**!»

ماندل؟ بله **هانِدل**. سوئدی‌ها به **بادام** می‌گویند **هانِدل**.

داورها به **هانِدل** می‌گفتند: «می‌دانیم که رسیدن به این مرحله برای دخترهای افغان خیلی سخت است، اما واقعیت این است که دنیا پر از دخترها و پسرهایی است که با دهان و لب‌هایشان ساز می‌زنند و تو باید کار فوق‌العاده‌ای بکنی که از آن‌ها معروف‌تر بشوی.» **هانِدل** می‌دانست حق با داورهاست و خیلی دلش می‌خواست بهترین بیت‌باکسر دنیا شود، اما او چطوری می‌توانست با کسانی که با دهانشان گیتار و ترومپت می‌زنند رقابت کند؟ **هانِدل** چطور می‌توانست با مردی به اسم **سام‌سام** رقابت کند؟

سام‌سام مردی بود که هم‌زمان می‌توانست صدای چندین ساز را در بیاورد. او ارکستری در دهانش داشت و در تمام دنیا شناخته شده بود. آیا **هانِدل** می‌توانست با قیچک‌نوازی با **سام‌سام** رقابت کند و در دنیا نفر اول بیت‌باکسینگ شود؟ قسمت جالب ماجرا این بود که

۱. Beatbox: بیت باکس یعنی اجرای سازهای متفاوت با دهان. به کسی که این کار را می‌کند، بیت‌باکسر می‌گویند. -و

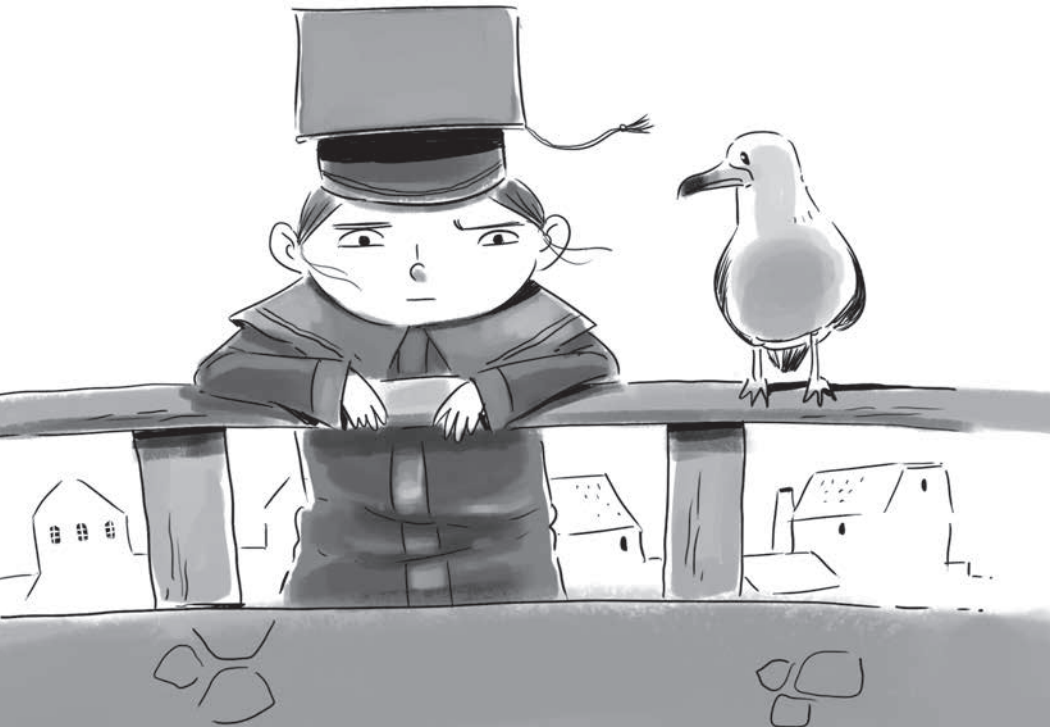
شده بود و به آینده‌اش فکر می‌کرد. حالا که لیسانس گرفته بود آیا:

می‌خواست ادامه‌ی تحصیل بدهد یا ازدواج کند؟

می‌خواست ادامه‌ی تحصیل ندهد و ازدواج هم نکند؟

می‌خواست سرکار برود و درآمد داشته باشد؟

می‌خواست سرکار برود و ادامه‌ی تحصیل هم بدهد؟



به جز **سام‌سام**، دنیا پر از کسانی بود که در خیابان‌ها و متروها و پارک‌ها برنامه‌های حنجره‌نوازی اجرا می‌کردند؛ یکی از یکی بهتر و شگفت‌انگیزتر. با وجود آن‌ها و **سام‌سام** و مردی که گفته می‌شد به قدری کارش در بیت‌باکسینگ بی‌نظیر است که لقب **پدر بیت‌باکسینگ** را به او داده بودند، **هان‌دل** چه جایگاهی می‌توانست در سوئد و دنیا به دست بیاورد؟!

با این حال، **هان‌دل** ناامید نمی‌شد و با خودش می‌گفت: «روزی

روی دست **سام‌سام** و پدر بیت‌باکسینگ بلند می‌شوم.»

هان‌دل بیت‌باکسینگ را کنار نگذاشت، اما به دانشگاه رفت و تحصیلاتش را ادامه داد. او در یکی از دانشگاه‌های سوئد رشته‌ی موسیقی خواند. روزی که درسش در دانشگاه تمام شد و مدرک لیسانسش را گرفت، اتفاقی عجیب، جالب، کم‌نظیر و فوق‌العاده برایش افتاد. او روی پل میسارپ موجودی عجیب دید. این که پل میسارپ دقیقاً کجاست، مهم نیست. همین‌که بدانید در یکی از شهرهای سوئد است، کافی است.

هان‌دل دست‌هایش را به حفاظ چوبی پل تکیه داده و به آب خیره

می‌خواست ازدواج کند و سر کار هم برود و ادامه‌ی تحصیل هم بدهد؟

می‌خواست فقط ادامه‌ی تحصیل بدهد؟

می‌خواست فقط ازدواج کند؟

در کنار همه‌ی این **می‌خواست** و **نمی‌خواست**ها، ساززندن با دهان کجای زندگی‌اش قرار داشت؟





هدیه‌ای به بزرگی فرمانروایی دنیا

حرفی نداری؟ سؤالی؟ درخواستی؟ چیزی؟

شاید باور نکنید اما در دنیا قدرت بزرگی وجود دارد که اگر کسی به آن دست پیدا کند، می‌تواند زندگی خودش و تمام مردم دنیا را زیرورو کند. این قدرت در شرایط استثنایی و از طرف موجوداتی آسمانی به نام **مَلائِکَه** به بعضی آدم‌ها داده می‌شود. اما کسی که صاحب این قدرت می‌شود، از دیگران داناتر و عاقل‌تر و با استعدادتر و هر «تر» دیگری که فکرش را بکنید نیست. روشی که یک نفر یا دو نفر یا حتی بیشتر، هم‌زمان صاحب این قدرت می‌شوند، احمقانه و بی‌منطق به

در سن‌وسال **بادام**، این سردرگمی‌ها طبیعی است. او به قدری دلوپس و پریشان بود که یک لحظه به فکرش رسید بگوید: «لعنت به این زندگی!» اما خیلی فوری به خودش آمد و گفت: «ای افکار زشت و پلید! دور شوید! من آرزوهای زیادی دارم.»